

هو العليم

# اهمیت عیب پوشی در سیر و سلوک

شرح دعای ابو حمزه ثمالی - سال ۱۴۳۸ هجری قمری - جلسه ۹

بیانات

آیة الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سره



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد  
و على آله الطيبين الطاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

ای پروردگار، اگر من ترس از تعجیل عقوبت داشتیم که تو عقوبت مرا سریع انجام می‌دادی، از گناه و معصیت اجتناب می‌کردم. پس این ترسی که از تعجیل عقوبت ندارم، به این جهت نیست که تو نظارت بر کار من نداری و در کار نظارتت سست و **أَهْوَنُ النَّاطِرِينَ** هستی - **أَهْوَنُ** یعنی خیلی سست و بی‌مقدار - و اطلاعات به رفتار من خیلی اندک است، لذا باکی برای من نیست که کاری انجام ندهم، [و اگر] کاری انجام می‌دهم خیلی نگران نباشم.

دأب ما همین است، دأب ما معمولاً همین‌طور است که تا جایی که احساس اشراف کنیم، احساس ترس کنیم، احساس کنیم که یک نفر مراقب مان است، یک نفر جاسوس است، کارهای ما را در نظر می‌گیرد، ما هم حواس مان را جمع می‌کنیم که جلوی او کاری انجام ندهیم و حرفی نزنیم؛ چون می‌رود پخش می‌کند خبر می‌دهد. یا اینکه بفهمیم در یک جایی هستیم، در یک مکانی هستیم که رفتار ما و سخنان ما مورد توجه قرار می‌گیرد - حالا به أنحاء وسایل و وسائط - طبعاً در آنجا مراقبت می‌کنیم و خود را تحفظ می‌کنیم و نمی‌گذاریم که [کسی مطلب خلافی از ما ببیند].

### تأثیر نفسانیات در رفتار انسان

یک وقت یک شخصی بود - بنده خدا هنوز هم هست - جلوی افراد خیلی زیادی مراعات می‌کرد. حالا لازم است که انسان یک مقدار آداب معاشرت را رعایت کند، هر کاری را نکند، خب طبیعی است دیگر. انسان لباسی را که در منزل می‌پوشد، آن لباس را در بیرون نمی‌پوشد، یا آن‌طوری که فرض کنید که در منزل هست یا جلوی رفیقش راحت است و می‌نشیند و پایش را دراز می‌کند، طبعاً بیرون خب بهتر و بیشتر رعایت می‌کند.

ولی یک وقتی، نه! اصلاً تمام رفتار انسان در بیرون فیلم و دکور می‌شود، آن دیگر زائد بر مسئله است که آدم آن‌چنان مراقبت کند و آن‌چنان دقت کند و آن‌چنان بخواهد این مسائل را در نظر بیاورد که اصلاً تمام حرکات و سکناش و اینها مواظب باشد، یک ابرو هم بجای خود کج نکند، اینها همه‌اش برای نفس و انانیت است. یعنی انانیت نفس می‌آید و از انسان یک هنر پیشه می‌سازد. هنر پیشه یعنی همین. هنر پیشه یعنی [کسی که] کارش این است که خود را به شکل دیگری در می‌آورد و یک شخصیت دیگر را بجای شخصیت خودش جایگزین می‌کند. بهترین هنر پیشه آن هنر پیشه‌ای است که بتواند آن مسئولیت و برنامه و ماموریتش را طبیعی‌تر ارائه و نشان بدهد.

هرچه طبیعی‌تر باشد، معلوم است که نقشش را بهتر ایفاء کرده است و هنر پیشه‌های خیلی معروف آنهایی هستند که آن‌چنان در نقش آن مورد وارد می‌شوند که خصوصیات رفتار و تصرفات و کارهای آنها را کاملاً می‌توانند مجسم کنند. آدم هنر پیشه می‌شود و از جلد خودش درمی‌آید و در یک جلد دیگر وارد می‌شود، این می‌شود هنر پیشه.

و این [تغییر رفتار] به خاطر نفس است. یعنی نفس خودش را در یک تنگنا و مضیقه قرار می‌دهد به نحوی که نمی‌تواند از آن تنگنا خارج بشود. تا قبل از اینکه موقعیتی پیدا کند همه او را در خیابان می‌دیدند، می‌رود و می‌آید، می‌رود نانواپی در صف نانواپی می‌ایستد، می‌رود قصابی و نیم کیلو یا یک کیلو گوشت می‌خرد، سبزی خوردن و این چیزها [می‌خرد]. اما همین که یک موقعیت پیدا کرد دیگر کسی او را در خیابان نمی‌بیند یا در تاکسی آنها را نمی‌بیند، با ماشین می‌آیند و با ماشین می‌روند. و دیگر اصلاً در صف نانواپی و قصابی که هیئات [نمی‌ایستد]، اصلاً خود همین قادح عدالت می‌شود. اصلاً همین مسئله قادح عدالت می‌شود، اگر فلان آقا بیاید - فرض کنید که - در صف قصابی بایستد بعد بگوید: «آقا یک کیلو گوشت می‌خواهم.» همه می‌آیند نگاه می‌کنند که این کیست که آمده اینجا و اینجا ایستاده است، حالا - فرض کنید - این رفته است یک مرغ بخرد، یک ماهی بخرد، [مگر] چه شده است! در حالی که چه فرقی دارد؟

### علت عدم تغییر رفتار اولیای الهی

مگر ائمه ما چه کار می‌کردند؟ امیرالمؤمنین چه کار می‌کرد؟ همانطور که قبل از خلافتش بود، می‌آمد و می‌رفت و در عبایش سبب زمینی و پیاز می‌ریخت و با همین عبا به منزل می‌رفت و [چیزهایی که خریده بود] یک گوشه عبایش بود، [در زمان] خلافتش هم همین بود. حالا بیاید [بگوید] که من خلیفه شده‌ام، نه! دیگر سبب زمینی و پیاز برای من نیست و این را باید فرد دیگری بخرد و بیاورد!

چرا [امیرالمؤمنین اینطور است]؟ چون نفس امیرالمؤمنین که عوض نشده است. خلافت نیامد نفس او را عوض کند و تغییر بدهد و از او یک شخصیت بدل و هنرپیشه بسازد. ما با تغییر شخصیت مان هنرپیشه

می شویم، یعنی در یک قالب دیگر می رویم. تا به حال در یک قالب بودیم، تا به حال در صف نانوائی و سبزی فروشی هم می ایستادیم و مشکلی بر ایمان نبود. [اما الان] می گوییم: «نه آقا! الآن وقت آقا اجازه نمی دهد.» نه آقا! خیلی هم اجازه می دهد، می رود در خانه شروع می کند دو ساعت حرف های [بی فایده می زند] اما برای سبزی خریدن [می گویند]: «وقت آقا اجازه نمی دهد، اصلاً وقت شان خیلی قیمت دارد، کیمیا است.» این شخصیت عوض می شود و تبدیل به چیز دیگری می شود.

### حکایتی از سیره علامه طهرانی در زندگی روزمره

مرحوم آقا می فرمودند: وقتی که مشهد مشرف شده بودند - در یک برهه ای بود که اخوی های ما نبودند و ما هم نبودیم و کسی در منزل نبود - ایشان خودشان می رفتند و نان و این چیزها می خریدند و می آوردند. یک دفعه مریض بودند و تب هم داشتند - یکی دو درجه تب داشتند - نان و چیزی در منزل نبوده و - خدا رحمت کند مرحوم والده ما را - ایشان می خواستند بروند [تهیه کنند]. هر چه والده کردند که نگذارند آقا بروند نشد و حریف شان نشد. می گفتند: «من چادر سر می کنم و می روم و می گیرم حالا شما مریض هستید و دو درجه تب دارید.» آقا گفتند: «نه! شما در خانه بنشینید و من خودم می روم.» و هوا هم سرد بود. می گفتند: «ما آمدیم و رفتیم نانوائی - و نمی دانم چه چیز دیگری هم می خواستند، پرتقال می خواستند یا لیمو شیرین بود چه بود - خلاصه در صف نانوائی ایستادیم و هفت هشت نفری در صف بودند، ما هم پشت سر ایستادیم.» بعد می گفتند که «یک مقداری صبر کردیم - یکی دو نفری را - بعد افرادی که در آنجا بودند دائماً می گفتند: «آقا شما بفرمایید جلو، اینکه نمی شود.» ایشان می گفتند: «نه آقا! جای من اینجا است می ایستم تا نوبت من شود.» خلاصه می گفتند: «اینها اصلاً نگذاشتند، تا دو سه نفر که رفتند به زور آمدند به ما نان دادند.» مثل اینکه متوجه هم شده بودند که ایشان کسالت و التهاب دارند و [بیماری شان] معلوم بود. گفتند: «به زور به ما نان دادند و گفتند که آقا بیایید و بروید ما که نمی توانیم در صف بایستیم و شما به اینجا نگاه می کنید و همین طور ایستاده اید.»

اینها همان هایی هستند که فرقی نکرده اند، تفاوتی نکرده اند. اگر علامه طهرانی شصت ساله بشود، با آن سی ساله اش یکی است، هیچ تفاوتی نمی کند. فقط سن بالا می رود نفس همان است، بی رنگی همان است، به به بله مولانا که دارد:

چون که بی رنگی اسیر رنگ شد \*\*\* موسی با موسی در جنگ شد<sup>۱</sup>

تا وقتی که ما بی رنگ هستیم هیچ دعوائی نداریم.

<sup>۱</sup> . مثنوی معنوی - دفتر اول

## روایت پیامبر درباره خصوصیات خوب کودکان

چند شب پیش عرض کردم که پیغمبر فرمودند که: من از بچه‌ها چهار صفت را دوست دارم **إِنِّي أُحِبُّ مِنَ الصَّبِيَّانِ أَرْبَعَةً<sup>۱</sup> [خسه]**. یکی که «يَكُونُ» گریه می‌کند توضیحاتی راجع به این قضیه دادیم. یکی هم **وَمِنْ غَيْرِ حَقْدٍ يَتَخَصَّمُونَ** بدون کینه با هم دعوا می‌کنند. یک دفعه می‌بینید سر هیچ چیز دعوایشان شد، بعد هم سر هیچ چیز با هم آشتی می‌کنند. هم سر هیچ چیز دعوا می‌کنند بعد هم سر هیچ چیز آشتی می‌کنند و دو مورد دیگر هم دارد که **وَالْتَرَابِ يَلْعَبُونَ وَيُعْمَرُونَ وَيُخْرَبُونَ** می‌سازند و خراب می‌کنند.

این حالت بی‌رنگی آنها است. بچه رنگ ندارد هیچ رنگ ندارد. می‌آید با یک بچه رفیق می‌شود که بیاید با هم گرگم به هوا بازی کنیم، بیاید - فرض کنید که - دنبال هم کنیم. حالا اینکه او چه وضعیتی خانوادگی دارد، آن چه وضعیتی دارد اصلاً به اینها نگاه نمی‌کند، فقط خود همان وجودش صرف الوجود مورد نظر است و اینها همه از آثار توحید است. یعنی این بچه‌ها وقتی که از آن عالم می‌آیند، آن عالم بی‌رنگی و عالم بی‌هوایی و عالم بی‌قالبی و عالم بی‌تقیدی، این صفات را با خودشان می‌آورند، لذا آدم خوب است به این بچه‌ها نگاه کند و یاد بگیرد.

شهادت بچه را هم می‌گویند: «آن دفعه اوّلش قبول است.» از یک بچه سؤال بکنند که فلان کس چه انجام داد، حالا فوقش پدرش هست یا مادرش [با صراحت] می‌گوید، بعد دفعه دوّم که دعوایش می‌کنند که چرا رفتی و گفתי و فلان، دفعه دوّم می‌بینید که چیز دیگری گفت. می‌گویند آن اوّلی قبول است. آن دفعه اوّل که شهادت می‌دهد، آن را از روی بی‌رنگی گفته است، از روی صدق و از روی صفا گفته است آن مورد پذیرش است.

خواجه هم می‌فرماید که:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود \*\*\* ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است<sup>۲</sup>

هر چیزی که در این دنیا برای او تعلق بیاورد [رها می‌کند]. ریاست اگر برای او تعلق بیاورد، این ریاست را رها می‌کند. مدیریت اگر برای او تعلق بیاورد، مدیریت را رها می‌کند. مسئولیت اگر برای او تعلق بیاورد رها می‌کند و این عجیب است! همه چیز، دیگر هرچه را گفتیم و نگفتیم و خود دانید در این زمینه خود بیفزایید!

۱. کتاب زهرُ الرِّبِّيعِ سَيِّدِ نِعْمَتِ اللَّهِ جَزَائِرِي، طبع سنگی، ص ۲۵۹. **إِنِّي أُحِبُّ مِنَ الصَّبِيَّانِ خَمْسَةَ خِصَالٍ: الْأَوَّلُ أَنَّهُمْ الْبَاكُونَ؛ الثَّانِي عَلَى التُّرَابِ يَجْتَمِعُونَ؛ الثَّلَاثُ يَخْتَصَّمُونَ مِنْ غَيْرِ حَقْدٍ؛ الرَّابِعُ لَا يَدَّخِرُونَ لِعَدُوٍّ؛ الْخَامِسُ يُعْمَرُونَ ثُمَّ يُخْرَبُونَ.** (من پنج کار اطفال را دوست دارم: اوّل آنکه پیوسته گریانند؛ دوّم آنکه بر سر خاک گرد می‌آیند؛ سوّم آنکه بدون حقد و کینه با هم دعوا می‌کنند؛ چهارم آنکه برای فردا چیزی را ذخیره نمی‌نمایند؛ پنجم آنکه خانه می‌سازند و سپس آن را بدست خودشان خراب می‌کنند.)

۲ دیوان حافظ، غزل شماره ۳۷.

## کیفیت تغییر حالات نفسانی و دلیل آن

این عجیب است. اوّل که انسان وارد این حیطة می‌خواهد بشود یک هم‌چنین حالی را ندارد. حتّی خودش هم [اعتراض] می‌کند و طعنه می‌زند و ایراد و اشکال می‌گیرد، اما یک مقداری که گذشت، یک ماه دو ماه سه ماه، سلام صلوات، برای حاج آقا صلوات بفرستید، کوچه باز کنید آقا دارند می‌آیند، آقا بلند شوید، همه بلند می‌شوند. هزار نفر بلند می‌شوند که آقا می‌آیند، خب بیاید؛ آقا هم بیاید مثل بقیّه بنشینند! این بلند شوید و این چیزها بخواهی و نخواهی این دارد چه کار می‌کند؟ همینطور نفس را رنگ می‌زند، با این قلم مو رنگ همینطور به این قلب رنگ می‌زند، رنگ می‌زند تا وقتی که به یک جایی می‌رسد که اگر بیاید و ببیند که آن احترام نیست مورد اذیت واقع می‌شود و سؤال می‌کند که چرا این طوری است؟ چرا مسائل این طوری است؟ چرا افراد این طوری شدند؟ نه! افراد طوری نشده‌اند شما طوری شده‌اید.

اینها همه برای چیست؟ این به خاطر این است که آن رنگ آمده و این افراد را از بی‌رنگی درآورده است. فلذا انسان باید خیلی مواظب باشد و حواسش جمع باشد، ببیند چه چیزی باعث می‌شود که از آن حالت صفا خارج بشود و چه چیزی او را به این رنگ و اینها وامی‌دارد.

## کلام حضرت سجاد در خیرالساترین بودن خداوند

حضرت می‌فرماید: اینکه من از عقوبت ترس ندارم نه به این خاطر است که تو **أهونُ الناظرین** هستی، بلکه نظارت تو از همه افراد به من بیشتر است، حتّی از ملائکه‌ای که آن ملائکه موکل هستند. چون تو در مقام مبدائیّت و علیّت برای علم نسبت به ملائکه قرار داری و علم ملائکه و ادراک ملائکه آن مرتبه نازلّه از علم و ادراک و بصیرت تو است و آن مرتبه علیاً به خاطر آن جنبه علیّیتی که دارد نسبت به مراتب مادون، قطعاً نظارت و اشراف او قوی‌تر است و قدرت او بیشتر است و اطلاع او اطلّاع بیشتری است.

پس از این نظر مسئله تمام است. یعنی اگر بخواهیم از این نظر نگاه کنیم که خدای متعال اطلّاعی ندارد، نه! این مسئله این طور نیست. بلکه حضرت عرضه می‌دارد که این قضیه به این جهت است که تو **خیرالساترین** هستی. من این را می‌دانم که تو اطلاع داری و از زوایا خبر داری و خم و چم افکار و رفتار و تصرفات را، خوب متوجّه می‌شوی و سر تو را نمی‌شود کلاه گذاشت و جلوی تو معلّق نمی‌شود زد و تو را نمی‌شود دور زد. اینها همه چیزهایی است که مربوط به دنیا است، معلّق زدن‌ها، دور زدن‌ها، دروغ گفتن‌ها، قسم جلاله به دروغ خوردن‌ها اینها همه‌اش برای چیست؟ برای این دنیا است. طرف قسم جلاله می‌خورد جلوی من که من این کار را کرده‌ام بعد من می‌گویم من خودم از تو شنیده‌ام، آن وقت جلوی من قسم جلاله می‌خوری؟! بنده خودم این را از تو شنیده‌ام. یعنی قسم جلاله با یک ... چه بگویم، برای این افراد با کاه و کمتر از کاه تفاوتی ندارد! می‌گویم من خودم این را از شما شنیدم! جلوی چه کسی داری قسم جلاله - والله - می‌خورید؟!

اینها همه‌اش برای این دنیا است، اینها همه‌اش برای این است که دنیایمان بگردد و إلا اگر برای این نبود که دنیایمان بگردد، آیا می‌آمدیم قسم جلاله دروغ بخوریم؟ می‌آمدیم؟ نه! خدا را هم فدای دنیای مان کرده‌ایم. امام زمان را هم فدای دنیای مان کرده‌ایم. پیغمبر را هم فدای دنیای مان کرده‌ایم. چقدر این دنیا پست است که باید برای آن این قدر خرج کنیم؟ چه کسانی را باید خرج کنیم؟ خدا را باید خرج کنیم! قسم جلاله، والله! قسم می‌خوریم، بعد هم معلوم می‌شود قسم به دروغ است. دروغ دروغ دروغ مثل آب خوردن دروغ! به همین راحتی همه را خرج می‌کنیم، چوب حراج می‌زنیم به همه آنچه را که از حقایق و از ارزش‌ها و بالاترین ارزش‌ها وجود دارد. این طور بی‌محبا و بی‌حیاء با این مسائل بازی می‌کنیم.

### معنای دقیق خیر الساترین بودن خداوند

حضرت می‌فرماید: به خاطر اینکه تو خیر الساترین هستی، من از تعجیل عقوبت ترسی ندارم، یعنی می‌دانم تو عقوبت را متوجه من نمی‌کنی، چون تو ساتر هستی. خب خدا ساتر هست، آیا این جنبه ساتر بودن مانع می‌شود از اینکه عقوبت برداشته شود؟

خدا ساتر است، ساتر یعنی همین قدر اینکه می‌آید و می‌پوشاند. کاری را که خدا می‌کند این است که نمی‌گذارد دیگران نسبت به اعمال ما اطلاع پیدا کنند ولی عقوبت که سر جای خودش هست، عقوبت چرا باید از بین برود؟

معنای ستر یعنی همین. معنای ستر این است که خدا نمی‌گذارد آن گناهی که از من سرزده است، آن خطایی که از من سرزده است را دیگران مطلع بشوند. شب همه خواب ببینند، آقای طهرانی - فرض کنید - که فلان گناه را دیشب انجام داده است. این چیست؟ اگر افراد مطلع بشوند این دیگر ستاریت به هوا می‌رود. حالا یا در خواب ببینند یا در بیداری ببینند یا مکاشفه‌ای بکنند، که آقای طهرانی فلان دروغ را گفته است، فلان قسم دروغ را خورده است. خدا نمی‌آید این کار را بکند. حالا خودمان آمدیم آبروی خودمان را برده‌ایم این یک مطلب دیگری است. خدا می‌گوید: «من نمی‌آیم افشا کنم، من نمی‌آیم باز کنم، من نمی‌آیم این مطلب را [آشکار کنم.]»

اگر آمدی به فرد دیگری یک دروغ گفتی، من نمی‌آیم این را برای مردم فاش کنم. ممکن است او برود و به بقیه بگوید که «آقا، به من دروغ گفت، این به من تهمت زد، این فلان عمل خلاف را انجام داد»، آن ارتباطی به من ندارد، خدا می‌گوید من نکرده‌ام او کرده است. من نمی‌آیم این کار را بکنم.

### کیفیت برخورد اولیای الهی با اشتباهات دیگران

این مقام چه مقامی است؟ مقام ستاریت است. یعنی خدا عیب بنده را می‌پوشاند و نمی‌گذارد سایر بندگانش نسبت به این مسئله مطلع بشوند. اولیای الهی هم که نسبت به قضیه مطلع می‌شوند، چون آنها از مرتبه

نفس گذشته‌اند نظرشان نسبت به شخص و نسبت به فرد با نظر ما فرق می‌کند.

ما اگر ببینیم شخصی گناهی انجام داد، دیگر این به‌طور کلی چهره‌اش در ذهن ما تغییر پیدا می‌کند و نفسش عوض می‌شود و بر خورده‌مان با او [تغییر می‌کند] و به او سلام هم نمی‌کنیم و... ولی اولیاء این‌طور نیستند، نفس‌شان باز است، سعه دارند، دریا هستند، بحر هستند. این را در قالب خطا می‌گذارند، در قالب لغزش و در قالب زلّات قرار می‌دهند، چشم‌شان را می‌بندند.

گاه‌گاهی شده که من خدمت مرحوم آقا رضوان الله علیه بودم و افراد می‌آمدند، تا می‌خواستند در مورد یک کاری که انجام داده‌اند حالا یک اشتباهی کرده بودند [صحبت کنند] ایشان می‌گفتند: «هیس! خب راجع به فلان قضیه...» اصلاً نمی‌گذاشتند که طرف مطرح کند که آقا من این اشتباه را کرده‌ام، [می‌فرمودند:] «هیس! بفرمائید. اینها این‌طور برخورد می‌کنند. نفس‌شان نسبت به افراد دارای سعه است، تنگ نیستند و ظرفیت‌شان ظرفیت انگشت دانه نیست که اگر دو قطره آب بریزد تمام شود و بالا بیاید و سرریز کند. آنها دریا هستند، رودخانه هستند، آنها به‌طور کلی با یک دید دیگری به انسان نگاه می‌کنند و برخورد می‌کنند. البته خب مقام تأدیب و اینها هم سرجای خودش محفوظ است.

اینها چه هستند؟ اینها مقام ستاریت است. ما نه! ما در نقطهٔ مقابل با این قضیه قرار داریم. طرف هزارتا نکته خوب دارد، دنبال این می‌گردیم که نکته نقص او را پیدا کنیم کجاست. طرف هزارتا صفت خوب دارد، دنبال این می‌گردیم که نقطه‌ای که می‌توانیم آن نقطه را یک روزی به عنوان ضعف مورد بهره‌برداری و سوء بهره‌برداری قرار بدهیم [پیدا کنیم]، چرا؟ چون نفس ما شیطانی است. شیطان که به دنبال خوبی نمی‌گردد، شیطان به دنبال نقص می‌گردد.

### رابطه میان عیب‌جویی و حالات نفسانی انسان

چون نفس ما شیطانی است لذا اگر طرف نیم ساعت سخنرانی بکند، از این نیم‌ساعت سخنرانی بیست و نه دقیقه و سی و هشت ثانیه‌اش حرف‌های خوب زده است و دوازده ثانیه‌اش را یک حرفی زده است که حالا در آن ابهام است، - بیچاره نه فحشی داده است و نه چیزی، [فقط] یک ابهام و یک اشکال در آن است - تمام این بیست و نه دقیقه و سی و هشت ثانیه به کنار، آن دوازده ثانیه را می‌آییم تابلو می‌کنیم. این برای چیست؟ به خاطر این است که این نفس شیطان است. این اصلاً ارتباطی با ستاریت خدا ندارد، اصلاً با مقام ستاریت خدا ربطی ندارد.

حالا اگر خودش بجای بیست و نه ثانیه، بیست و نه ثانیه و سی و هشت دقیقه چرت و پرت بگوید - دوازده ثانیه همان بسم الله اول و أعوذ بالله گفته است - اصلاً به حساب نمی‌آورد، انگار نه انگار! شروع می‌کند پشتک زدن، معلّق زدن، جفتک انداختن و دائم این را توجیه کند، آن را توجیه کند که منظور من این بود و منظور



من آن بود. نه! آن را عوضی فهمیدید، این را نمی‌دانم [متوجه نشدید]، آخر که از همه جا ماند می‌گوید لقلقه لسان بود و خطا و لغزش بود. خب آدم ناحسابی يك صدم این توجیحات و تأویلاتی را که برای خودت می‌کنی، برای آن دوازده ثانیه بیچاره هم بکن، طوری نمی‌شود.

چرا [این کار را نمی‌کند]؟ چون از مظهریت ستاریت نصیب نبرده است. این آمده از مظهریت إفشا سرّ همان جناب اعلیٰ حضرت شیطان ابلیس سهم برده است، لذا در تفکراتش همه‌اش بدنال این می‌گردد. یک وقتی سابقاً در یک جریانی من با یک نفر از افرادی که نسبت به مسائل و قضایا و اینها مطلع بود [صحبت می‌کردم]. بعد از یک شخصی اسم برد که الآن او نیست، فوت کرده است. می‌گفت: «آن فرد تمام برنامه‌اش و آنچه را که هست این است که با افرادی که می‌نشینند از هر کسی آن نقاط ضعف را پیدا می‌کند و یادداشت می‌کند و یک روزی بدرد بخورد.» خب تو چطور می‌خواهی زندگی کنی؟ عمامه هم سرت هست! تو دعای ابی حمزه نخوانده‌ای؟ تو این فرمایشات حضرت سجاد و سایر ائمه را نخوانده‌ای؟ در اینها تدبیر نکرده‌ای؟ آیا درست است که انسان بیاید تمام زندگی او سیاست بازی بشود؟ سلام و علیک او سیاست بشود؟ اخم او سیاست بشود؟ خنده‌اش سیاست بشود؟ نشستنش سیاست بشود؟ رفاقتش سیاست بشود؟ قهرش [سیاست بشود]. هیچ اصل و حقیقتی در این مسائل وجود نداشته باشد، کل مسئله و شاکله سر تا پا تا ناخن سیاست بازی بشود! همین‌ها که در دنیا - همه اهل سیاست و سیاسیون - اهل این حرف‌ها هستند دیگر. کسی برای رضای خدا که نمی‌آید [کاری انجام بدهد]. [این چه زندگی است؟! واقعاً این چه زندگی است?! این چه آموزشی است؟ این چه تربیتی است که انسان بیاید و این را انجام بدهد؟

خب آقا جان اگر قرار بر سیاست است، خیلی افراد بودند که اینها هم اهل سیاست بودند، مگر امیرالمؤمنین اهل سیاست نبود؟ چند سال اهل سیاست بود دیگر، حالا بگوییم آن سایر ایام و سنوات نه! در این چند سالی که امیرالمؤمنین اهل سیاست بود، حاکم و خلیفه بود چه کرد؟ با معاویه چه کرد؟ با عمروعاص چه کرد؟

دوستان را کجا کنی محروم \*\*\* تو که با دشمنان نظر داری<sup>۱</sup>

با عمروعاص چه کرد؟ می‌توانست درجنگ صفین عمروعاص را به هلاکت برساند یا نه؟ چرا به هلاکت نرساند؟ معاویه را می‌توانست یا نه؟ چرا نشد؟ با افرادی که در مدینه بودند، با اشخاص چه کرد؟ با دشمنانش چگونه رفتار کرد؟! آن هم بالأخره اهل سیاست بود دیگر، بالأخره حکومت کرد، اداره کرد، چند سال اداره کرد. آن روش بهتر است یا این روش که تو یک دفترچه جلویت گذاشته‌ای تا یک نفر حرف می‌زند

۱. گلستان سعدی

می نویسی، همه را یادداشت می کنی، بعد به موقع خودش [می گویی]: صدایت در نیاید! فلان چیز اینجا است! صدایت در نیاید فلان قضیه اینجا است! صدایت در نیاید فلان مسئله اینجا است.

کدام یک از این دو روش صحیح است؟ واقعاً اگر ما به فطرت خودمان مراجعه کنیم. اصلاً ما نه به امیرالمؤمنین کار داریم و نه به معاویه، هیچ کدام. فرض می کنیم که اصلاً نبوده اند. ما وجدان داریم یا نداریم؟ یا آن را هم نداریم الحمدلله؟! این فطرت و وجدان مان کدام یک از این دو روش را تحسین می کند و می پسندد؟ می بینیم همان را تحسین کرد که امیرالمؤمنین انجام داده است. آن را که معاویه انجام می دهد تحسین نمی کند، آن را که عمرو عاص انجام می دهد تحسین نمی کند. حالا که این را می فهمیم، باز دوباره همان کار را می کنیم، باز دنبال همان روش می رویم.

### ستار العیوب بودن از صفات بارز اولیای الهی

این معنا معنای ستاریت است. پس آن بنده ای به خدا نزدیک تر است و قرب او بیشتر است و سهم بیشتری از مرتبه تجرّد و توحید - که اتحاد و وحدت همه صفات در ذات پروردگار است - دارد که تخلّق او به این جهت ستاریت بیشتر باشد، اخلاقش و صفتش بیشتر باشد. اولیاء خدا از همه بیشتر نسبت به مسائل و مطالب دیگران اطلاع داشتند. نه اطلاع باطنی که جای خود دارد، بلکه از نظر ظاهر اخباری که برایشان می آوردند مسائلی که برایشان می آوردند، افرادی که می آمدند مطالب را نقل می کردند از همه هم ستاریت آنها بیشتر بود.

خود بنده که مدت چهل سال در خدمت این بزرگان بودم گرچه نصیبی - نمی دانم والله - چیزی گیرمان آمد یا نیامد نمی دانم؟ إن شاء الله که خدا خودش با همین کرامت خودش و با ستاریت خودش و احکم الحاکمین [بودنش] با ما برخورد کند و إلاّ که، واقعاً حالا باید دست تحسّر و تأسّف بر هم بزنیم و یاد و خاطره آن زمانها [را بیاد بیاورم]. من در این مدت که در خدمت این بزرگ و سایر بزرگان - که خب کم و بیش معاشرت و مصاحبت داشتیم - بودم، کاملاً این مسئله را احساس می کردم. کاملاً این قضیه را من درک می کردم که چطور اینها نسبت به مسائل دقت داشتند، و مراعات می کردند که عیب افراد فاش نشود.

### حکایتی از عیب پوشی علامه طهرانی

من معمولاً یک ضبط کوچکی داشتم که هر وقت مرحوم آقا در همین جلسات جمعه صحبت می کردند، من این را می آوردم کنار خودم صدای ایشان را ضبط می کردیم. به ایشان هم گفته بودم که من صدای شما را ضبط می کنم. ایشان هم گفتند: «بسیار خب ضبط بکنید» و گفتند که «خیلی هم نشان ندهید همین کنارت باشد.» الان هم خیلی از این بیانات ایشان در آن جلسات که موجود است به خاطر همین ضبط بوده است.

یک قضیه ای پیش آمد. ایشان تصور کردند که من در آن قضیه این ضبط صوت همراهم بوده است و ما

حاصل این جریان را من ضبط کرده‌ام. یک مسئله‌ای بوده که شاید در نظر بعضی از رفقا باشد. من وقتی که از آن اطاق بیرون آمدم - خیلی عجیب بود، اینها همه چیزهایی بود که می‌خواستند به ما یاد بدهند - قبل از اینکه بخواهم از منزل خارج بشوم من را صدا کردند، گفتند: «که آقا سید محسن بیا اینجا» آمدم داخل. گفتند که «آن ضبط همراهت هست یا نه؟» گفتم: نه آقا جان همراهم نیست. گفتند: «بسیار خوب بفرمایید.»

یعنی می‌خواستند بگویند اگر این قضیه را ضبط کرده‌ای نوار را بده و این نوار پاک بشود تا اینکه اثری نماند. من که اهل این حرف‌ها نبودم [که بخواهم آن موضوع را منتشر کنم] ولی بالأخره ایشان به خاطر تربیت و اینها... هم این که ایشان می‌خواهند همین حرف را من الآن به شما بزنم و به گوش شما برسانم، همین کافی است.

این قضیه قضیه‌ای بود که نقطه ضعفی تلقی می‌شد برای آن جریانی که پیش آمده بود. ایشان می‌گویند بسیار خوب، آن جریان انجام شد و تمام شد، نباید این اثر باقی بماند و من هم بروم این نوار را این طرف و آن طرف بگیرم که «آی ایها الناس بیایید این هم سند، سند را نگاه کنید، فلانی در فلان قضیه این را گفته است و مثلاً این را گفته است و این جریان به این کیفیت است و این است.» نه!

### روش تربیتی اولیای الهی

این روش، روش اولیاء است، با اینکه اشکال متوجه [کس دیگری بوده] حالا هر که بوده اینها را کار نداریم، بالأخره همه بنده خدا هستیم و خطا هم می‌کنیم، (وَمَا أُبْرِيءُ نَفْسِي) نمی‌توانیم خودمان را تبرئه کنیم شاید یک مقداری هم در این جریان متوجه همه بوده است؛ ولی نحوه و روش تربیت اولیاء این نیست که مستند سازی کنند و عیب نگهداری کنند. اینها برای همین مسائل سیاسی است. قضایای سیاسی و اجتماعی که الحمدلله به وفور خودمان زیادی هم دیدیم، یعنی آنقدر دیدیم که برای هفت پشتمان هم بس است! چه چیزهای واقعاً انسان در این دنیا تجربه می‌کند!

هر چه می‌گوییم خدا و پیغمبر، همه کشک است. سر بزنگاه اگر آنجا نلغزیدی حرف است. سر بزنگاه که می‌شود، نه خدایی در کار است، نه پیغمبری، نه شریعتی، نه وجدانی، نه... تیر باران از آن طرف، تیر باران از آن طرف [درباره هر چیزی همینطور حرف می‌زنیم]، نماز هم می‌خوانیم، روزه هم می‌گیریم... اما اولیاء خدا چه چیزی یاد می‌دهند؟ می‌گویند: «ضبطت را بده، سند نماند مسئله نماند.» اینها چیزهایی است که ما باید از روش بزرگان یاد بگیریم. اینها را ما باید یاد بگیریم. این مقام، مقام ستاریت است. پس هر چه ما در این مسئله در روش خودمان در مرام خودمان، توانستیم این مسئله را تثبیت کنیم، از آن ظهور پروردگار به صفت ستاریت بیشتر نصیب برده‌ایم.

و این قضیه ستاریت بسیار عجیب است - البته دیگر فرصت نیست - حالا به طور اجمال عرض کردم.

آن قدر ما روایات، و اخبار و آثار راجع به این مسئله داریم، چه از این طرف چه از آن طرف: آن بنده‌ای که ستر بکند در روز قیامت خدا گناهانش را ستر می‌کند، آن بنده‌ای که عیب مومنی را بپوشاند خدا عیبش را می‌پوشاند، آن بنده‌ای که ...

و در مقابل آن کسی که بیاید افشا کند، خدا او را از دنیا نمی‌برد مگر اینکه او را به همان بلیه رسوا می‌کند! با همانی که دارد تهمت می‌زند و آبرو او را می‌برد، خدا همان را مبتلا می‌کند، به همان مبتلا می‌کند! الی ما شاء الله [نمونه دارد] و تجربه هم مسئله را ثابت کرده است.

خب این ستاریت به یک معنا که «خدای متعال عیوب بندگان را برای بندگان افشا نمی‌کند»، اما یک مرتبه عمیق‌تر هم از ستاریت داریم که آن ستاریت به معنای محو اصل گناه است، آن خیلی عجیب است!

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ